

عدالت اجتماعی در شیوه تفکر مدرن

(قسمت نخست)

واژه عدالت، به عنوان یکی از مهمترین آرمانهای بشری از دیرزمانی مورد توجه دانشمندان و صاحبان اندیشه و تفکر قرار گرفته است. عدالت، به ویژه عدالت اجتماعی بیشتر از آن جهت مورد توجه قرار میگیرد که این واژه، بنیادِ آرمانی کلیه نیروهای دموکرات، آزادیخواه، ترقی پسند و معتقد به مساوات و برابری انسان را تشکیل میدهد. امروز هیچ مکتب فکری، ایدئولوژی، دین و حتی ساختار اجتماعی - سیاسی نیست که به عدالت اعتقاد نداشته باشند. همه نیروهای که در راه دگرگونیهای بنیادین در جامعه گام برمیدارند و در این مسیر، مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مربوط به لایه های گسترده زحمتکشان را در اولویت فعالیت مبارزاتی خویش قرار داده اند، ریشه کن کردن فقر از جامعه، کاهش شگاف طبقاتی، تقلیل و رفع استثمار، تضمین کار، زنده گی، رفاه و آسوده گی توده های میلیونی مردم را وابسته به چگونه گی تحقق عدالت در همه عرصه های زنده گی میدانند.

در مورد عدالت پژوهشهای بسیاری صورت گرفته و هر دانشمندی به اقتضای بحث و دیدگاه های خود تعریفی از آن را ارائه داده است، مگر هر تعریفی تنها گوشه ای از مفهوم عدالت را روشن میکند نه تمام ابعاد آن را.

از واژه عدالت، در کتابهای لغت، به معنای متعددی ذکر شده است؛ مساوات، تساوی، درستی، حقانیت، دادگر بودن، انصاف داشتن، دادگری و غیره.

در این نوشتار مسأله مورد بحث ما بیشتر عدالت اجتماعی میباشد.

عدالت اجتماعی:

واژه عدالت اجتماعی که معادل واژه انگلیسی (Social Justice) است، از جمله مفاهیمیست که عمدتاً در فلسفه سیاسی مورد بحث قرار گرفته، دیدگاه ها و برداشتهای متعددی از آن ارائه شده است.

مفهوم این واژه ترکیبی با مفهوم اقسام دیگر آن چون عدالت طبیعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت فردی و غیره یکسان نیست و تفاوتها دارد.

در درازای سده ها هم در اندیشه شرق باستان و هم در اندیشه های غرب، عدالت اجتماعی، از جایگاه والایی بر خوردار بود است.

در اندیشه های غرب مسأله عدالت اجتماعی از جمله مسایل با اهمیت بوده، در دوران یونان باستان عدالت اجتماعی به محور اصلی فلسفه سیاسی تبدیل گردید، چنانچه محور اصلی نظریات افلاطون و سقراط، مسأله عدالت بوده.

برخی از پژوهشگران نگاشته اند که از ابتدای دوره مدرنیته (۱) هرچند که عدالت اجتماعی محوریت خود را در فلسفه سیاسی از دست داده، اما به منزلت یکی از مباحث مهم در فلسفه سیاسی مدرنیته باقی مانده است.

مفهوم عدالت:

مفهوم عدالت از هر دیدگاه فرق میکند و تحولاتی نسبتاً وسیعی داشته است، قبل از میلاد و قبل از حاکمیت ادیان رسمی و ادیان توحیدی، عدالت بیشتر به معنای "هماهنگی با قانون طبیعی" پنداشته میشد. یعنی در واقع عدالت چیزی بود که با قانون طبیعی و نظم حاکم بر طبیعت همراه بود. بدین معنی که هرچه با قواعد حاکم بر طبیعت سازگار باشد، عادلانه و هرچه به آن درگیر باشد ناعادلانه است.

در قرون وسطی که دین وارد صحنه اجتماع شد، عدالت بیشتر رنگ اخلاقی و دینی گرفت ولی پیوندش با حقوق طبیعی بریده نشد. هم در زمان حاکمیت مسیحیت و یهودیت و هم در عصر اسلام، پیوند عدالت با دین برقرار بود و دین تأکید بسیار بر حوزه عدالت دینی داشت. از مفاهیم متعددی که در مورد عدالت اجتماعی ارائه گردیده است، استنباط میگردد که مفهوم عدالت اجتماعی از منظر هر ایدئولوژی فرق میکند و بیشتر با طبقاتی دارد، به این معنا که عدالت اجتماعی برای هر یک از طبقات و گروه های اجتماعی در یکی از مقطعیهای تاریخ، یک تعریف خاص دارد «عدالت اجتماعی برای طبقات مالک و فرادست جامعه در نهایت امر یعنی پذیرفتن مالکیت خصوصی بروسایل تولید به حیث یک حق تاریخی، خانواده گی و طبیعی آنان است. ایدئولوژیهای حاکم، دولتها و نهادهای مذهبی همین تفسیر را از عدالت اجتماعی بیان میدارند.» (نشریه آینده).

مفهوم عدالت اجتماعی از دیدگاه منافع انسانهای زحمتکش عمدتاً آنانیکه به جز از نیروی کار خویش ثروت دیگر ندارند و مجبوراند برای تأمین هزینه زنده گی خود و خانواده خویش "نیروی کار" خود را در بازار به فروش برسانند در نقطه مقابل تعریف ایدئولوژیهای حاکم قرار میگیرد. (ادامه دارد).

عدالت اجتماعی در شیوه تفکر مدرن (قسمت دوم)

طوریکه در بالا تذکر داده شد، در مورد مفهوم عدالت به ویژه عدالت اجتماعی دیدگاه های متفاوت وجود دارد و از جانب صاحبان اندیشه و تفکر، نظریه های مختلفی بیان گردیده که بازگو کردن همه آنها در این مختصر مقدور نیست ولی به منظور درک مفهوم سرشتی این واژه در این نوشتار سعی میکنم به آن ابعادی از مسأله بپردازم که به نظر میرسد در نیل به درک مفهوم واقعی و کاملتر عدالت اجتماعی ما را یاری می رساند.

آگوستین در کتاب "شهر خدا" در مورد عدالت نگاشته: "عدالت عبارت است از مطابقت با نظم، و هر جامعه برای خود نظم و نظامی دارد."

به باور این دانشمند هدف دولتهای روی زمین، یعنی "شهر خدا"، تحقق بخشیدن دو مطلوب بزرگ انسانی، **صلح و عدالت** است. و هر دولت وجود خود را با تحمیل نظام خاصی بر اتباعش حفظ میکند، عدالتی که این دولتها به کار می بندند هیچ لازم نیست که تناسب حتمی با قدرتش داشته باشد، عدالت هر دولت بسته به انطباق اعمال آن دولت است با یک نظام جهانگیر و جهان گستر.

مطابق نظر آگوستین هیچ دولتی بدون عدالت پایدار نیست، به حدی که هر کشوری که در آن **عدالت نباشد قانون هم نمیتواند وجود داشته باشد**. زیرا به عقیده موصوف **قانون مظهر است، عدالت و هر چیز را که قانون انجام میدهد عدالت هم به طریق اولی انجام میدهد** به همین دلیل است که اعمال غیر عادلانه اگر صورت گرفته و یا میگیرد به طور غیر قانونی بوده است.

طبق نظر این دانشمند، قانونی که مبتنی بر عدالت نباشد قانون نیست و هر آنجا که قانون نیست قلمرو مشترک المنافع هم نیست. نتیجه گیری کلی این دانشمند این است که "**عدالت به عنوان یک اصل عبارت است از فضیلتی که حق را به حقدار می رساند. ولی**" **عدالت به مفهوم مطلق این کلمه وجود ندارد**."

افلاطون معتقد است که عدالت امر نسبتاً پیچیده است که تنها تربیت یافته گان دامن فلسفه به آن دسترسی دارند و به یاری حس و تجربه نمیتوان به آن رسید.

از نظر افلاطون، "**عدالت متضمن قانون است و قانون متضمن جامعه**" از دیدگاه افلاطون "انسان به هیچ جامعه یی وسیعتر و برتر از دولتش تعلق ندارد و به همین دلیل تابع هیچ قانونی که مافوق قانون دولتش باشد نیست"، "قوانینی که این افراد موظف به اطاعت کردن از آن

هستند لا یتغییر نیست به این معنی که ممکن است در طی زمان عوض شوند و یا اینکه بکلی از بین بروند".

از پرداختهای افلاطون استنباط می‌گردد که، عدالت شهروند افلاطون، **نسبی** است، به این معنی که این عدالت به یک نظام اجتماعی معین که قلمرو آن در زمان و مکان محدود است بسته گی دارد و قوانین که در محدوده این نظام اجتماعی وضع میشود فقط شامل حال همان شهروند و سایر همشریانش می‌گردد.

در یونان باستان از عدالت به تناسب با طبیعت و فضایل دیگر تعبیر شده است. افلاطون عدالت را حد وسط نقطه تعادل سه قوه **خرد**، **اراده** و **شهوت** در انسان می دانست، وی همچنین **خردمندی**، **شجاعت** و **اعتدال** را به عنوان سه فضیلت عمده انسان نام میبرد که عدالت ارتباط هماهنگ میان این فضایل و تناسب با آنهاست.

در اندیشه افلاطون، عدالت اجتماعی به مفهوم تناسب و قرار گرفتن افراد جامعه در طبقات خاص خود است، وی **جامعه را متشکل از سه طبقه فرمانروایان، نگهبانان و توده مردم (افزار مندان) می دانست**. از نظر وی عدالت اجتماعی قرار گرفتن هر فرد در طبقه خاص خود و برخوردار گردیدن وی از امتیازات طبقه خاص خود و نیز ابقای نقش مخصوص خود می باشد، بنابر این، عدالت اجتماعی در این برداشت به مفهوم **تناسب و موزونیت و قرار گرفتن در جایگاه خاص خود است**.

با آنکه آگوستین و افلاطون هر دو عدالت را متضمن قانون میدانند اما **قانونی که مظهر عدالت آگوستین است تغییر نا پذیر است** و احکام و مقررات آن در هر زمانی و برای هر نوع مردمی یک سان است، یعنی **"قوانین همان است که بوده و همان خواهد بود"**.

سیسرون که ۱۰۶ سال پیش از میلادی مسیح به دنیا آمده بود و بزرگترین سخنور روم قدیم به شمار میرود، در اثر معروف خود بنام "جمهور و قوانین" در مورد عدالت نگاشته است: **«عدالت خصیصه ممتازی است، که مفهوم آن عطای حق انسان به او است. طبیعت ما را چنان آفریده است که باید مفهوم عدالت را میان خود تقسیم کنیم و سود آن را نصیب همگان سازیم، وقتی می‌گوییم طبیعت، منظورم آن دسته از صفتها و خصیصه هایست که به دست طبیعت در نهاد انسان کاشته شده است. اما از آن طرف فسادی که از کسب عاداتهای بد ناشی میشود چنان شدید و کلان است که آن شراره های که طبیعت در نهاد ما برافروخته است همه شان در نتیجه تأثیر فساد خاموش میشود. اما اگر قضاوتهای مردم با روح طبیعت سازگار باشد و هیچ موضوعی را که مربوط به خیر بشریت باشد نسبت به خود بیگانه نشمارد آن وقت عدالت از جانب همه گان به طور مساوی رعایت می‌گردد.»**

سیسرون عدالت را جدا ناپذیر از قانون و طبیعت میدانند، موصوف در کتاب سوم "جمهور" نتیجه گیری نموده می نگارد: «عدالت از عقل ناشی می شود و عقل به تمام انسانها ارزانی شده است. عدالت در نفس و طبیعت انسانی نهفته است، قانون و عدالت را نمیتوان از طبیعت جدا پنداشت.

قانون حقیقی عبارت از دستوری است که عقل سلیم آنرا در توافق و هماهنگی کامل با طبیعت انشاء می کند. چنین قانونی به تمام کاینات در هر نقطه جهان، شمول دارد، مضمونش عوض نشدنی و دوران اعتبارش ابدی است، مفاد آمرانه اش مردم را به انجام وظیفه و ادار می کند و مفاد نهی کننده اش آنها را از ارتکاب خطا باز میدارد.» این سخنور روم به این باور است که فقط یک قانون واحد، یا سیستم واحد قانون گونه وجود دارد که بر سراسر جهان حکمفرماست، **انسان فقط به حکم و فتوای عقل مطیع قوانین طبیعت است.** (قانون طبیعی موصوف چیزی غیر از قانون طبیعت است که ما در عصر کنونی به مفهوم آن در قاموس علم جدید آشنا هستیم).

برداشتی که سیسرون از مفهوم و مضمون عدالت دارد در واقع بیانگر دیدگاه های بخشی بزرگی از دانشمندان و خداوندان اندیشه های سیاسی و فلسفی **قرون وسطایی** است.

قرون وسطی با شکل گیری و ظهور دو نهضتی که در تاریخ به **رنسانس و رفورماسیون** (۳) معروف است به پایان رسید و پیوست به آن دوران جدید آغاز گردید.

اگر به نظریه ها و دیدگاه های دانشمندان عصر رنسانس و رفورماسیون در غرب نظر اندازیم اندیشه های مثبت تر و عمیق تر را در ارتباط به مفهوم واژه عدالت اجتماعی می یابیم.

ماکیاول یکی از نماینده گان برجسته عصر رنسانس به شمار میرود، وی در سال ۱۴۶۹ در ایتالیا که مرکز اصلی رنسانس بود متولد گردید. از جمع آثار این دانشمند رساله "شهریار" یا "پرنس" او مورد توجه بسیاری از اندیشمندان و محققین قرار دارد، زیرا همین اثر ماکیاول بنیاد تفکر سیاسی اوست و **مانفیست "ماکیاولیستها"** محسوب میگردد. در این اثر مشهور ماکیاول در رابطه به عدالت اجتماعی نگاشته: «اصل تأمین عدالت مربوط به توده مردم است، چه توده مردم از پادشاهان دور اندیش تر، کار اندیش تر و در مقصد خود پا برجا تر اند، و قضاوت شان نیز از آن شهریاران بهتر است و به همین دلیل است که گفته اند (صدای خلق صدای خدا است)».

ماکیاول به این عقیده است که **"عدالت اجتماعی را در فضیلت دید"**، فضیلت از دید این دانشمند نیروی درونی در درون یک قوم است، و باور دارد که **"هیچ قومی بدون داشتن فضیلت نمیتواند آزاد باشد"**. منظور از **فضیلت**: افزونی در علم و معرفت است.

جرمی بنتام (۱۸۳۲ - ۱۷۴۸)، متفکر انگلیسی، تأمین عدالت و سعادت عمومی را با **مالکیت** مرتبط میدانند، از دیدگاه او حمایت از مالکیت خصوصی به تأمین "سعادت عمومی" منجر میشود و این حمایت به وسیله قانون تضمین میگردد. موصوف مینگارد:

«برای آنکه مزایای قانون را به طور کامل بشناسیم، بهتر است بکوشیم تا مفهوم روشنی از **مالکیت** به دست بدهیم، ما به این نکته واقف خواهیم شد که چیزی به **عنوان مالکیت طبیعی وجود ندارد و مالکیت تماماً مخلوق قانون است**. مالکیت چیزی جز اساس انتظار و توقع معینی نیست، یعنی انتظار و توقع کسب برخی امتیازات از چیزی (که اکنون در تملک ماست)، به دلیل ارتباطی که ما به آن چیز داریم»

این متفکر انگلیسی که یکی از پیروان سرسخت "**اقتصاد آزاد**" است و خواهان آن می باشد که مقررات حکومت و مداخله آن به حد اقل میزان ممکن باشد. معتقد است که: «**قوانین با ایجاد حق مالکیت، ثروت را به وجود آورده اند، لیکن تهیدستی به هیچ وجه زاده قوانین نیست، تهیدستی وضع ابتدایی بشر است**. انسانی که معاش بخور و نمیری دارد عیناً همانند مردیست که در وضع طبیعی، یعنی توحش، بسر میبرد. در وضع مصنوعی اجتماع، تهیدستان جز از راه تلاش رنج آور، چیزی نمیتوانند بدست آورند.»

(در مورد بنیادهای فلسفی اقتصاد بازار آزاد، در نوشتار دیگری خواهم پرداخت).

کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) پُر نفوذترین فیلسوف دوران "جدید" که **برابری همه کس در برابر قانون** از جمله آرمانهای سیاسی او به شمار میرود، در رابطه به اصل عدالت استدلال کرده که: «**بالاترین ویژه گی دولت خوب، چنانکه ارستو نیز معتقد بود، عدالت است، و واضع است که فقط قدرت مطلق حکومت ضامن عدالت نیست، . . .** صرف نظر از این که مردم در اصل به چی انگیزه های به مراجع مدنی گردن نهاده باشند، توجیه نهایی برای تأسیس جامعه مرکب از شهروندان آزاد باید ماهیت اخلاقی داشته باشند.» از دید این فیلسوف پایه اعتقادهای اخلاقی غالباً هنجارهای مختلف و متعارض دینی - مذهبی یا سایر هنجارهای فرهنگی است.

راجرسالیوان در ارتباط به اخلاق در فلسفه کانت مینویسد: "برای آن که نظامی از قوانین به وجود آید که، اخلاقاً برای همه کس پذیرفتنی باشد، کانت خواهان اصل ماقبل سیاسی در قانونگذاری شد که اساس آن فقط عقل بود و نام آنرا "**اصل عام عدالت**" گذارد. او میگوید فقط آنگونه تنظیمات و ترتیبات مدنی، عادلانه (یا به حق) اند که حد اکثر آزادی را یکسان برای همه ممکن سازند. به تعبیر دیگر، اگر بخواهیم آن را به عنوان یکی از اوامر خطاب به شهروندان بیان کنیم، اصل مذکور فرمان میدهد "به شیوه رفتار کن که گزینه های تو با بیشترین مقدار آزادی برونی برای همه کس وفق دهد." "کتاب اخلاق در فلسفه کانت راجرسالیوان صفحه ۳۹ الی ۴۰".

عدالتی که کانت خواهان آن است بیشتر به **برابری اخلاقی** استوار است.

کانت عقیده داشت که: «تساوی طلبی مدنی نه بدین معنی است که دولت خواهان **برابری مال و قدرت** باشد که در نتیجه بهره مندی از استعداد و کار و کوشش و بخت مساعد به دست میاید و نه به معنای این که بخواهد کسانی را که جسماً یا روحاً بر دیگران برترند جریمه کند تا از این راه وضع مساوی برای همه به وجود آید». در مفهوم عدالتی که کانت خواهان آن بود **تساوی طلبی اقتصادی بی رنگ میگردد** او به این باور بود که: «پیشبرد تساوی طلبی اقتصادی اولاً غیرعملی است زیرا مردم منافع و هدفهای مختلف و متعارض دارند، و ثانیاً و از آن مهمتر، کوشش به منظور استقرار برابری اقتصادی به نقض مستمر عدالت و آزادی خواهد انجامید. آنچه تساوی سیاسی به آن نیاز دارد فرصت یا امکان برابر است، بدین معنا که هرکس باید مجاز باشد برای رسیدن به هروضع و مقامی که آرزوی آن است در محدوده امکانهای یک جامعه آزاد تلاش کند». (پایه نظریات نیولیبرالیسم بر همین اصل میچرخد).

(ادامه دارد)